

بررسی سندی حدیث نبوی عصمت اهل بیت علیهم‌السلام در منابع روایی اهل سنت*

غلامحسین زینلی**

چکیده

در احادیث بر جای مانده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایاتی وجود دارد که در آن از عصمت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بزرگوار آن حضرت سخن به میان آمده است. یکی از این روایات، حدیث «... أنا و أهل بیته مطهرون من الذنوب» است که آن را محدثان اهل سنت از رسول خدا نقل کرده، و در آثار روایی، تفسیری و تاریخی خود ثبت کرده‌اند. این حدیث که بر عصمت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام از همه گناهان دلالت دارد، از سند قابل قبولی برخوردار است. رجال سند حدیث عبارتند از: یعقوب بن سفیان فسوی فارسی، یحیی بن عبدالحمید حمانی، قیس بن ربیع اسدی کوفی، سلیمان بن مهران اعمش، عبایه بن ربیع اسدی کوفی و عبدالله بن عباس، که حدیث را از رسول خدا نقل کرده است. از رجال سند حدیث یک نفر متهم به غلو شده، لکن ادعای غلو درباره او ثابت نیست، و بر فرض ثبوت، غلو مانع وثاقت نیست. لذا رجال سند حدیث همگی موثق، و حدیث مورد نظر بدون ایراد است.

واژگان کلیدی: پیامبر اسلام، عصمت، اهل بیت علیهم‌السلام، حدیث نبوی، سند حدیث.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۸ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۹/۱۳.

** عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: ghzh313@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در تحقیقات اهل بیت پژوهی، توجه عالمان را به خود معطوف داشته، مسئله عصمت اهل بیت علیهم‌السلام از گناه، خطا، سهو و نسیان است. عالمان شیعه امامیه برای اثبات عصمت اهل بیت علیهم‌السلام به آیاتی از قرآن کریم و روایاتی از رسول گرامی اسلام استناد کرده‌اند. در یکی از این روایات که محدثان اهل سنت آن را از طریق عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند، حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود و اهل بیت خویش که مصداق آنان طبق روایات شأن نزول آیه تطهیر علی‌علیه‌السلام، فاطمه علیها‌السلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام می‌باشند (قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۱۹۳/۲؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۱/۳۳۳ - ۳۳۵؛ طوسی، تبیان، ۱۴۳۱: ۸/۳۳۹ - ۳۴۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۴۱۱: ۲/۹۷، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۰؛ حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، بی‌تا: ۳/۱۴۷ - ۱۴۸؛ سیوطی، در المنثور، ۱۴۰۳: ۵/۱۹۸؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بی‌تا: ۶/۳۶۵؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۲: ۹/۱۶۶ - ۱۶۷) و ایشان از همه گناهان پاک و منزله‌اند. حدیث مورد نظر تا قرن ششم فقط در آثار اهل سنت ثبت شده، و پس از قرن ششم شماری از عالمان شیعه امامیه نیز آن را از منابع اهل سنت نقل کرده‌اند. نخستین اثری که این حدیث در آن ثبت شده، کتاب «المعرفة والتاریخ» اثر یعقوب بن سفیان فسوی (م ۲۷۷ ق) است، وی با ذکر سند از عبدالله بن عباس، و او از رسول خدا نقل کرده که حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ قَسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قَسْماً وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (وَاصْحَابَ الْيَمِينِ) (وَاقِعَهُ / ۲۷) وَ (وَاصْحَابَ الشَّمَالِ) (وَاقِعَهُ / ۴۱)، فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَسْمَيْنِ أَثْلَاثاً فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا ثَلَاثاً فَذَلِكَ قَوْلُهُ (وَاصْحَابَ الْمِيمَنَةِ) (وَاقِعَهُ / ۸) وَ (وَاصْحَابَ الْمِيمَنَةِ) (وَاقِعَهُ / ۱۰)، فَأَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ، ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ (وَاجْعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حَجَرَاتٍ / ۱۳) وَ أَنَا أَتَقَى وَ لَدَّ آدَمُ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ بِيُوتاً فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتاً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (احزاب / ۳۳) وَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ» (فسوی، المعرفة والتاریخ، ۱۴۰۱: ۱/۴۹۸).

۷۰

«همانا خداوند مردم را دو قسم سعادت‌مند و شقاوتمند آفرید، و مرا در بهترین قسم، یعنی از سعادت‌مندان، و بهترین آنان قرار داد. سپس دو قسم را سه قسم نمود، و مرا بهترین قسم سوم که پیشگامان (در کار نیک) می‌باشند قرار داد. سپس اقسام سه‌گانه را به قبایلی تقسیم نمود، و مرا در بهترین قبیله قرار داد.

و من نزد خداوند پرهیزکارترین و گرامی‌ترین فرزند آدم هستم. سپس خداوند قبایل را به خانواده‌هایی تقسیم نمود، و مرا در بهترین خانواده قرار داد، و آن خانواده همان است که در سخن خداوند «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً» آمده است. و من و اهل‌بیتم از همه گناهان پاک و پاکیزه‌ایم».

چنان که ملاحظه می‌کنید فراز پایانی حدیث، یعنی جمله «أنا و اهل‌بیتی مطهرون من الذنوب» در دلالت بر عصمت پیامبر و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) از صراحت کافی برخوردار است، و نشان می‌دهد پیامبر و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) از هر گونه گناه پاک و منزّه بوده و به عبارت دیگر معصوم‌اند.

حدیث یاد شده در آثار متعددی از اهل سنت به ثبت رسیده است. از جمله عالمانی که این حدیث را در آثار خود ثبت کرده‌اند، می‌توان از جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق) (سیوطی، در المنثور، ۱۴۰۳: ۵/۱۹۹)؛ ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ق) (ابن کثیر، البداية و النهاية، بی تا: ۲/۳۱۶)؛ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ق) (بیهقی، دلائل النبوة، ۱۴۰۵: ۱/۱۷۱)؛ ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰ ق) (ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ۱۴۲۴: ۳۰۵)؛ ابا یعقوب فسوی (م ۲۷۷ ق) (فسوی، المعرفة و التاريخ، ۱۴۰۱: ۱/۴۹۸)، و مقریزی (مقریزی، امتاع الأسماء، ۱۴۲۰: ۲۰۸/۳) نام برد.

بدین ترتیب، قدیمی‌ترین کتابی که حدیث مورد نظر در آن به ثبت رسیده اثر ابا یعقوب فسوی «المعرفة و التاريخ» است و در میان اسناد این روایت هم، کوتاه‌ترین سند، سند ابا یعقوب فسوی فارسی است. به همین دلیل در این نوشتار این سند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رجال این سند عبارتند از: یعقوب بن سفیان فسوی فارسی؛ یحیی بن عبدالحمید حمانی؛ قیس بن ربیع؛ سلیمان بن مهران اعمش؛ عبایة بن ربیع اسدی کوفی؛ و عبدالله بن عباس، که حدیث را از رسول خدا نقل می‌کند (فسوی، المعرفة و التاريخ، ۱۴۰۱: ۱/۴۹۸).

یک - یعقوب بن سفیان فسوی

ابن کثیر درباره وی می‌نویسد: فهو ابو يوسف بن أبي معاوية الفارسي الفسوي، سمع الحديث الكثير، و روی عن اكثر من الف شيخ من الثقات وغيرهم، و صنف كتاب التاريخ و المعرفة وغيره من الكتب المفيدة، و قد رحل في طلب الحديث . . . نحو ثلاثين سنة . . . و قد أثنى عليه أبو زرعة الدمشقي و الحاكم ابو عبد الله النيسابوري، و قال: هو امام اهل الحديث بفارس (ابن کثیر، البداية و النهاية، بی تا: ۱۱/۶۹). «وی ابو یوسف فرزند ابو معاویه فارسی فسوی است. روایات فراوانی شنیده، و از بیش از هزار نفر از افراد ثقة حدیث نقل کرده است. و افرادی چون نسائی در سنن خود

و ابن خزیمه و ابو عوانه اسفراینی و . . . از وی حدیث نقل کرده‌اند. و آثار مفیدی از جمله کتاب «المعرفة والتاریخ» را پدید آورده است. مدت سی سال برای آموختن و جمع‌آوری حدیث در شهرهای مختلف به مسافرت پرداخته است. ابو زرعه دمشقی و حاکم ابو عبدالله نیشابوری او را ستایش کرده‌اند. و حاکم نیشابوری گفته: وی در فارس پیشوای اهل حدیث بود».

ابن حبان نام وی را در کتاب «الثقات» ذکر نموده و می‌نویسد: یعقوب بن سفیان جوان فارسی از کسانی است که روایات را جمع‌آوری نمود و آثاری پدید آورد، و با پارسایی زندگی کرد (ابن حبان، کتاب الثقات، بی‌تا: ۲۸۷/۹).

ذهبی وی را مورد ستایش قرار داده و می‌نویسد:

«الحافظ الإمام الحجة ابو يوسف يعقوب بن سفیان جوان الفارسی الفسوی صاحب التاریخ الكبير، روى عنه الترمذی، و النسائی، و ابن خزیمه، و ابو عوانة و ابن ابی حاتم، و . . . قال ابو زرعة الدمشقی: قدم علينا من نبلاء الرجال يعقوب بن سفیان يعجز اهل العراق أن یرو مثله» (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی‌تا: ۲/ ۵۸۲-۵۸۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۲/۳۳۳).

حافظ و پیشوای معتبر ابو یوسف یعقوب بن سفیان جوان فارسی فسوی صاحب تاریخ بزرگ، که ترمذی و نسائی و ابن خزیمه و ابو عوانه و ابن ابی حاتم و . . . از وی روایت نقل کرده‌اند. ابو زرعه دمشقی گفته است: مردی از مردان شریف و دانا یعنی یعقوب بن سفیان بر ما وارد شد، مردی که اهل عراق از دیدن او عاجزند (تا از وی روایت کنند).

محمد بن داود (بن دینار) فارسی از وی با عنوان «عبد صالح» یاد نموده و گفته است: «حدثنا يعقوب بن سفیان العبد الصالح» (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی‌تا: ۲/ ۵۸۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۲/۳۳۳).

عبدالرحمن بن ابی حاتم می‌گوید: «قال لی أبی، ما فاتک من المشایخ فأجعل بینک و بینهم يعقوب بن سفیان، فإنک لا تجد مثله» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۲/۳۳۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۳۳۹)؛ «پدرم به من گفت: مطالبی را که از اساتید نتوانسته‌ای استفاده کنی از یعقوب بن سفیان استفاده کن که نظیر او را نخواهی یافت».

۷۲

ابو الحجاج مزی درباره وی می‌نویسد:

«يعقوب بن سفیان جوان الفارسی، صاحب التصانیف المشهورة. قال النسائی: لا بأس به. وذكره ابن حبان فی کتاب «الثقات» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۲/۳۳۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۱۳/۱۸۱)؛ «يعقوب بن سفیان جوان فارسی، دارای کتاب‌های مشهوری است. نسائی گفته است: ایرادی بر او وارد نیست. و ابن حبان نام وی را در کتاب «ثقات» ذکر کرده (که به معنای وثاقت او) است».

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«قال مسلمة بن قاسم: لا بأس به. و قال الحاكم: كان امام اهل الحديث بفارس. قال ابو زرعة الدمشقي: يعقوب بن سفيان كان نبياً جليلاً القدر» (ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۱۴۰۴: ۱۱/۳۳۹-۳۴۰)؛ «مسلة بن قاسم گفته است: ایرادی بر او وارد نیست. حاکم نیشابوری گفته است: وی پیشوای اهل حدیث در فارس بود، ابو زرعه دمشقی گفته است: یعقوب بن سفیان فردی دانا و هوشمند و بزرگوار بود».

شماری از دانشمندان درگذشت وی را در سال ۲۷۷ ق (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۲/۳۳۴) و برخی نیز در سال ۲۸۰ یا ۲۸۱ ق دانسته اند (ابن حبان، کتاب الثقات، ۱۳۹۳: ۹/۲۸۷).

دو - یحیی بن عبدالحمید حمانی

دومین شخص این سند یحیی بن عبدالحمید حمانی کوفی است. ذهبی درباره وی می نویسد: «الحافظ الإمام الكبير أبو زكريا بن المحدث الثقة أبي يحيى الحماني الكوفي صاحب «المسند» الكبير. ولد نحو الخمسين ومئة» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۲۶-۵۲۷)؛ «حافظ و پیشوای بزرگ ابو زکریا فرزند محدث ثقة ابو یحیی حمانی کوفی صاحب کتاب «مسند» بزرگ، در حدود سال ۱۵۰ ق متولد شد».

عبدالله بن عدی جرجانی می نویسد: «ولیحیی مسند صالح و يقال إنه أول من صنف المسند بالكوفة ولم أر في مسنده و أحاديثه منكر» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۱/۴۳۳)؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۷)؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۷)؛ «یحیی (حمانی) دارای مسند خوبی است. و گفته می شود او نخستین کسی است که در کوفه کتاب «مسند» تألیف کرده است و من در مسند، و احادیث او، روایت نادرستی مشاهده نکردم». سخن ابن عدی نشان می دهد که روایت وی «... أنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب» که محور بحث کنونی ما می باشد نیز بدون ایراد و صحیح است.

ابن حجر عسقلانی می نویسد: قال احمد بن حنبل ليس به بأس، و قال مرة: كان صدوقاً: قال مطين: كان ثقة. قال عثمان الدارمي سمعت ابن معين يقول: ابن الحماني صدوق مشهور في الكوفة ما بالكوفة مثله، ما يقال فيه إلا من حسد.

قال ابن ابی خيثمة عن ابن معين: ابن الحماني ثقة. . . وقال عبدالخالق بن منصور: سئل يحيى بن معين عن الحماني فقال: صدوق ثقة (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۴-۲۱۶)؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۲۸-۵۳۵)؛ خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۱۴/۱۶۹)؛ مزی،

تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۱/۴۲۰). و هكذا قال الدورى، و محمد بن عثمان بن أبى شيبه، و البغوى، و ابن الدورقى، و مطين، و محمد بن ابى هارون همدانى، و عثمان بن سعيد دارمى، و عبدالخالق بن منصور، و محمد بن عبدالله حصرمى و جماعة عن ابن معين (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۶؛ ذهبى، سير اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۷؛ مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۱/۴۳۲). احمد بن حنبل گفته است: ایرادی بر او وارد نیست، و بار دیگر گفته است: فردی راستگو است. مطین گفته است: فردی موثق و مورد اعتماد است، عثمان دارمی گفته است: از ابن معین شنیدم که می‌گفت:

یحیی بن حماني فردی راستگو و در کوفه مشهور است، و در کوفه نظیر او وجود ندارد. و آنچه درباره او گفته می‌شود از سر حسادت است.

ابن ابی خيثمه از ابن معين نقل کرده که گفته است: ابن حماني ثقة است. عبدالخالق بن منصور گفته است: از یحیی بن معین درباره حماني سؤال شد، وی گفت: راستگو و مورد اعتماد است. سایر افرادی که نامشان در سطور فوق آمده است نیز از ابن معین نقل کرده‌اند که وی حماني را ثقة دانسته است.

ابن حجر می‌نویسد: قال محمد بن ابراهيم بوشنجى، و یحیی بن معین، و ابن نمیر: هو ثقة (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۷). افراد یاد شده نیز یحیی بن عبدالحمید را ثقة دانسته‌اند. ذهبی می‌نویسد: وقد تواتر توثيقه عن یحیی بن معین (ذهبى، سير اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۷). «خبر توثيق حماني توسط یحیی بن معین متواتر است».

ذهبى می‌نویسد: محمد بن منصور رمادى گفته است: «هو عندى اوثق من أبى بكر بن أبى شيبه، و ما يتكلمون فيه إلا من حسد» (ذهبى، سير اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۵؛ مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۱/۴۳۰)؛ «یحیی حماني نزد من از ابوبکر بن ابی شيبه موثق‌تر است؛ و آنچه درباره‌ی او گفته می‌شود از سر حسادت است».

ذهبى می‌نویسد: «قال محمد بن أبى هارون الهمذاني: سألته عنه، فقال: ثقة و أبوه ثقة. فقلت: يقولون فيه، قال: يحسدونه، هو - والله الذى لا إله إلا هو - ثقة» (ذهبى، سير اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۶)؛ «محمد بن ابی هارون همدانى می‌گوید: از ابن معین درباره حماني سؤال کردم، پاسخ داد: ثقة است و پدر او نیز ثقة است. گفتم: درباره او گفت‌وگوهایى وجود دارد. ابن معین گفت: به او حسادت می‌ورزند به خدا سوگند او ثقة است».

مزى می‌نویسد: على بن حكيم و ابو حاتم قوت حفظ او را مورد ستایش قرار داده‌اند (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۷).

یحیی بن عبدالحمید حمانی در برابر مخالفان اهل بیت علیهم السلام موضعی سخت داشته است (ر. ک: ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۱۶؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۱/۴۲۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی تا: ۱۴/۱۷۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۳۳). و احتمال آن می رود که همین مواضع موجب شده تا برخی نیز او را تضعیف کنند، روشن است که این تضعیف های اندک و بدون دلیل، در مقابل توثیق های فراوان وی، وزنی ندارد و نمی تواند مانعی به شمار آید.

شماری از محدثان و رجال شناسان مانند: بخاری، محمد بن عبدالله حضرمی، معاویة بن صالح اشعری، عبدالله بن محمد بغوی و مطین، سال فوت حمانی را ۲۲۸ ق دانسته اند (مزی، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۳۱/۴۳۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۰/۵۴۰؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۱۳: ۱۱/۲۱۷).

سه. قیس بن ربیع اسدی کوفی

ذهبی می نویسد: «قیس بن الربیع الأسدی الكوفی أحد اوعية العلم، صدوق فی نفسه، سیئ الحفظ، كان شعبة یثنی علیه. وقال ابو حاتم: محله الصدق» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۳/۳۹۳)؛ «قیس بن ربیع اسدی کوفی یکی از ظرف های دانش است، فی نفسه فردی راستگو است. حافظه وی خوب نیست، و شعبة بن حجاج همواره او را ستایش می نمود و ابو حاتم گفته است: فردی راستگو است».

ذهبی می نویسد: «وكان شعبة یثنی علیه، وثقه عفان وغيره. وقال ابن عدی: عامة رواياته مستقيمة، والقول فيه ما قاله شعبة، وأنه لا بأس به. وقال يعقوب بن شيبه: هو عند جميع اصحابنا صدوق و كتابه صالح» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۸/۴۱؛ ذهبی، تذكرة الحفاظ، بی تا: ۱/۲۲۷؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۲).

شعبة بن حجاج همواره قیس را ستایش می نمود، عفان و دیگران قیس را توثیق کرده اند. و ابن عدی گفته است: عموم روایات قیس درست است، و سخن حق درباره او همان چیزی است که شعبة گفته است، و آن این است که ایرادی بر او وارد نیست. و یعقوب بن شیبه گفته است: قیس نزد جمیع یاران ما فردی راستگو محسوب می شود و کتاب او نیز خوب است».

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «وقال عفان: قیس ثقة یوثقه الثوری و شعبة و عن أبی الولید: كان قیس ثقة حسن الحدیث» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۲۴/۲۹-۳۰)؛ «عفان گفته: قیس ثقة است و سفیا ثوری و شعبة بن حجاج او را ثقة دانسته اند. و ابو الولید قیس را ثقة و روایات او را نیکو شمرده است».

ابن حجر می‌نویسد: یعقوب بن سفیان فسوی نام قیس را در باب کسانی ذکر کرده که روایت آن‌ها خوب است (تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۲۴/۲۹). احمد بن عبدالله عجلی می‌نویسد: «کان شعبه یروی عنه وكان معروفاً بالحديث صدوقاً» (عجلی، معرفة الثقات، ۱۴۰۵: ۲/۲۲۰)؛ «شعبه از قیس روایت نقل می‌کرد، و قیس در علم حدیث فردی شناخته شده و راستگو بود».

عمر بن شاهین می‌نویسد: «قال ابو داود الطيالسی: قال لی شعبه: أدركوا قيساً قبل أن يموت . . . وقال عثمان بن أبي شيبة: قيس بن الربيع كان صدوقاً» (عمر بن شاهین، تاریخ اسماء الثقات، بی تا: ۱۹۱)؛ «ابو داود طیالسی می‌گوید: شعبه بن حجاج به من گفت: پیش از آن که قیس فوت کند از او استفاده کنید. و عثمان بن ابی شیبه گفته است: قیس بن ربیع فردی راستگو است».

ابو الحجاج مزی می‌نویسد: «قال ابو داود الطيالسی عن شعبه: سمعت أبا حصين يثنى على قيس بن الربيع، قال: وقال لنا شعبه: أدركوا قيساً قبل أن يموت» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۲۴/۲۸)؛ «ابو داود طیالسی از شعبه نقل می‌کند که گفته است: شنیدم ابا حصین قیس بن ربیع را ستایش می‌کرد. ابو داود می‌افزاید: شعبه به ما گفت: پیش از آن که قیس بمیرد او را درک نموده (و از وی استفاده کنید)».

مزی می‌نویسد: «قال شريك في جنازة قيس: ما ترك بعده مثله» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۲۴/۳۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۸/۴۳)؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۰)؛ «شریک بن عبد الله در تشییع جنازه قیس گفت: پس از قیس کسی مانند وی باقی نمانده است».

عبدالله بن عدی جرجانی پس از ارائه گزارشی مفصل از روایات قیس بن ربیع می‌نویسد: «و عامة رواياته مستقيمة و قد حدث عنه شعبه و غيره من الكبار و القول فيه ما قاله شعبه و أنه لا بأس به» (ابن عدی، الکامل، ۱۴۰۹: ۶/۴۶-۴۷)؛ «عموم روایات قیس درست است و شعبه و دیگر بزرگان از او روایت نقل کرده‌اند. و سخن حق درباره او همان چیزی است که شعبه گفته است. و آن این است که ایرادی بر او وارد نیست».

۷۶

درباره قیس بن ربیع تضعیف‌هایی نیز وجود دارد که مهم‌ترین آن سخن نسائی است. ذهبی می‌نویسد: «قال النسائي: متروك. قلت: لا ينبغي أن يترك، فقد قال محمد بن المثنى: سمعت محمد بن عبيد يقول: لم يكن قيس عندنا بدون سفیان، لكنه ولى فأقام على رجل الحد فمات، فطفتى أمره» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۸/۴۳)؛ «نسائی گفته، قیس متروک است. من می‌گویم: سزاوار نیست که وی ترک شود، زیرا محمد بن مثنی گفته است از محمد بن عبید شنیدم

که می‌گفت؛ قیس نزد ما کمتر از سفیان نیست (چون سفیان او را توثیق نموده است) اما او به ولایت (مدائن) برگزیده شد و بر مردی اقامه حد نمود و آن شخص در نتیجه اقامه حد فوت نمود و کار قیس به خاموشی گرایید، و این اقدام موجب بدبینی برخی از مردم به وی شد».

چنان که ملاحظه می‌کنید ذهبی نظر نسائی را درباره تضعیف قیس پذیرفته و آن را رد می‌کند. ابن حجر می‌نویسد: «قال معاذ بن معاذ قال لی شعبه ألا ترى إلی یحیی بن سعید یقع فی قیس بن الربیع، لا والله ما إلی ذلک سبیل. وقال عبید الله بن معاذ عن أبیه سمعت یحیی بن سعید ینقص قیساً عند شعبة فزجره ونهاه» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/ ۳۵۰)؛ «معاذ بن معاذ می‌گوید: شعبة بن حجاج به من گفت: مگر نمی‌بینی که یحیی بن سعید علیه قیس بن ربیع بدگویی می‌کند، به خدا سوگند این سخنان درباره قیس پذیرفته نیست. معاذ بن معاذ می‌گوید: شنیدم که یحیی بن سعید نزد شعبة قیس را تنقیص نمود، و شعبة او را از این کار نهی نمود».

چنان که می‌بینید شعبة بن حجاج که او را امیرالمؤمنین در علم حدیث لقب داده‌اند (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۱۲/ ۴۹۱). و از بزرگ‌ترین و موثق‌ترین محدثان اهل سنت در طول تاریخ می‌باشد تضعیف قیس بن ربیع را بر نمی‌تافته و از آن نهی می‌کرده است.

محمد بن عبدالله بن عمار می‌گوید: قیس در علم حدیث صاحب نظر بود اما چون حاکم مدائن شد و در آنجا کسانی را مجازات نمود این امر موجب نفرت مردم از او شد (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/ ۳۵۱).

شخص دیگری که ادعا شده قیس را تضعیف کرده احمد بن حنبل است. در مورد دیدگاه احمد باید گفت: اولاً؛ احمد به صراحت او را تضعیف نکرده، بلکه درباره قیس اظهار بی‌اطلاعی و سکوت کرده، و از توثیق او خودداری کرده است، لذا این اقدام احمد را نمی‌توان به معنای تضعیف قیس دانست.

ثانیاً؛ به نظر می‌رسد ادعای تضعیف قیس توسط احمد محل تأمل باشد، زیرا اگر احمد معتقد به ضعف بودن قیس بود، با همه دقتی که در نقل روایت از افراد داشته، نباید روایات قیس را نقل می‌کرد، در حالی که احمد در کتاب «مسند» در جلد ۱ ص ۱۰۱، ۱۹۰، ۲۰۴ و جلد ۲ ص ۲۲۷؛ و جلد ۴ ص ۱۶۳؛ و جلد ۵ ص ۲۰۴ و ۴۴۱، حداقل ۸ بار از قیس روایت نقل کرده است. و در کتاب «علل» نیز سه بار در جلد ۲ ص ۲۹۳؛ و در جلد ۳ ص ۳۶۸ و ص ۴۳۷ از وی مطلب نقل کرده است.

ادعای ضعف حافظه هم که از سوی ذهبی مطرح شده بود، ادعایی است که دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد. علاوه بر این اگر ضعف حافظه داشت می‌بایست افراد بزرگی از معاصران وی که او

را توثیق کرده و یا درباره او اظهار نظر کرده‌اند مانند: شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، ابو داود طیالسی، عفان، ابو الولید، عثمان بن ابی شیبه، یعقوب بن سفیان فسوی و . . . به ضعف حافظه او اشاره می‌کردند و یا رجال شناسان صدر اول مانند عجلی (م ۲۶۱ ق)، ابن شاهین (م ۳۸۵ ق)، ابن عدی (م ۳۶۵ ق) و . . . به این نکته توجه می‌کردند در حالی که آنان هیچ اشاره‌ای به ضعف حافظه قیس نکرده‌اند، بلکه شماری از افراد یاد شده کتاب او را خوب و روایاتش را نیکو شمرده‌اند (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۱-۳۵۲).

و ابن عدی از رجال شناسان قرون اولیه پس از ارائه گزارشی مفصل از روایات قیس، عموم روایات او را درست دانسته است (ابن عدی، الکامل، ۱۴۰۹: ۶/۴۶-۴۷)، و هیچ گونه بهم ریختگی و عدم انسجام که ناشی از ضعف حافظه باشد در روایات وی مشاهده نمی‌شود. و محدث بزرگی مانند سفیان بن عیینه گفته است: «ما رأیت رجلاً بالكوفة أجد حديثاً من قیس بن الربیع» (مزی، تهذیب الکامل، ۱۴۰۴: ۲۴ / ۳۰)؛ «در کوفه مردی که روایاتش بهتر از قیس بن ربیع باشد سراغ ندارم». و محدثان بزرگی چون ابو داود، ترمذی، و ابن ماجه و . . . روایات وی را نقل کرده‌اند (همان، ۳۹ / ۶).

به نظر می‌رسد آنچه موجب شده تا برخی از رجال شناسان قیس را تضعیف کنند دو چیز است: نخست رفتار او در دوران زعامتش بر مدائن و دوم گرایش‌های قوی شیعی او. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل تضعیف او همین مسئله بوده و این که او، روایات فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) را نقل می‌کرده است. وی به مردم می‌گفته از او بخواهند تا حدیث «علی قسیم الجنة والنار» را برای آنان بیان نموده و توضیح دهد (ابن عدی، الکامل، ۱۴۰۹: ۶/۳۹). وی در سال ۱۶۷ ق فوت کرده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۳/۳۹۶).

چهار - سلیمان بن مهران اعمش

اعمش، از بزرگ‌ترین محدثان مسلمان است.

ذهبی می‌نویسد: الحافظ الثقة شیخ الاسلام ابو محمد سلیمان بن مهران الأسدی الکوفی، أصله من بلاد الری (ذهبی، ذکرة الحفاظ، بی تا: ۱/۱۵۴).

«حافظ ثقة شیخ الاسلام ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کوفی، اصالةً از اطراف «ری» بود. خطیب بغدادی می‌نویسد: «قال الفلاس: كان الأعمش يُسمی المصحف من صدقه» (خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۹/۱۲؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۱/۱۵۴)؛ «اعمش به خاطر شدت صداقتش مصحف نامیده می‌شد».

«قال یحیی بن القطان: الأعمش علامة الاسلام» (خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۹/۹؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۱/۱۵۴؛ مزی، تهذیب الکامل، ۱۴۰۴: ۱۲/۸۸)؛ «اعمش علامه اسلام است».

قال سفیان بن عیینہ: كان الأعمش أقرأهم لكتاب الله و أحفظهم للحديث و أعلمهم بالفرائض» (خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۱۲/۹؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۱/۱۵۴)؛ «اعمش در قرائت کتاب خدا، و حفظ حدیث، و آگاهی از فرائض برترین دانشمند عصر خود بود».

«قال ابوبکر بن عیاش، کتبا نسما الأعمش سید المحدثین» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۱۲/۸۸)؛ «ما اعمش را سرور محدثان می نامیدیم».

ذهبی می نویسد: «و كان رأساً فى العلم النافع و العمل الصالح» (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۱/۱۵۴)؛ «اعمش از چهره های برجسته در علم مفید و عمل صالح بود».

قال عیسی بن یونس: «لم نر نحن ولا القرن الذين كانوا قبلنا مثل الأعمش» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۱۲/۸۸)؛ «نه ما و نه کسانی که در قرن پیش از ما بوده اند، فردی مانند اعمش را ندیده اند».

عجلی می نویسد: «سلیمان بن مهران الأعمش ثقة كوفى و كان محدث اهل الكوفة فى زمانه . . . و كان یقرأ القرآن، رأساً فیہ» (عجلی، معرفة الثقات، ۱۴۰۵: ۱/۴۳۲-۴۳۴)؛ خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۷/۹)؛ «اعمش فردی موثق و اهل کوفه بود، و در روزگار خود محدث اهل کوفه به شمار می رفت و از قاریان برجسته قرآن بود».

ابن شاهین می نویسد: «سلیمان بن مهران الأعمش ابو محمد الكوفى أحد الأعلام، قال ابن المدینى: حفظ العلم على أمة محمد ﷺ بالكوفة ابو اسحاق السبعی، و الأعمش» (ابن شاهین، تاریخ اسماء الثقات، بی تا: ۱۴)؛ «سلیمان بن مهران اعمش یکی از بزرگان است. علی بن مدینی گفته است: علم را برای امت محمد ﷺ در کوفه ابو اسحاق سبعی و اعمش حفظ کردند».

ابن حبان نیز نام اعمش را در کتاب «الثقات» ذکر نموده که به معنای وثاقت او است (ابن حبان، کتاب الثقات، ۱۳۹۳: ۴/۳۰۲).

ابن حجر عسقلانی می نویسد: قال یحیی بن معین: الأعمش ثقة. وقال النسائی: ثقة ثبت (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۲/۸۹-۹۰). «ابن معین و نسائی اعمش را فردی موثق و مورد اعتماد دانسته اند».

ابن حجر می نویسد: سلیمان بن مهران الأعمش ثقة حافظ عارف بالقرانات (همان، ۱/۳۹۲).

«سلیمان بن مهران اعمش حافظی موثق و آشنا به قرآآت است».

ذهبی نیز با تعابیری چون: الإمام، شیخ الإسلام، شیخ المقرئین و المحدثین (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۶/۲۲۶-۲۲۷) از او یاد کرده است.

ابو الحجاج مزی می نویسد: قال احمد بن عبدالله عجلی: كان أعمش أحد فقهاء المدينة، تابعی ثقة، رجل صالح جامع للعلم (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۴: ۱۹/۷۵).

«اعمش یکی از فقهای مدینه، از تابعین، ثقه، مردی صالح و جامع علوم است». وی در سال ۱۴۷ یا ۱۴۸ ق در سن ۸۸ سالگی فوت کرده است (خطیب، تاریخ بغداد، بی تا: ۱۳/۹؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۲/۸۹-۹۰).

پنج - عبایة بن ربیع اسدی کوفی

عبایة بن ربیع از محدثان تابعی و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام است. وی از علی بن ابیطالب علیه السلام، ابویوب انصاری، و عبدالله بن عباس روایت نقل می کند. عمده روایات او در باب فضائل اهل بیت علیهم السلام است و به افراد فوق الذکر منتهی می شود (ابن عدی، الکامل، ۱۴۰۹: ۴/۲۲۹؛ و ج ۶/۴۱، ۳۳۹، ۳۴۰). و پس از او نیز عمده ترین کسی که از وی روایت نقل می کند سلیمان بن مهران اعمش است.

رجال شناسان اهل سنت او را از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دانسته، بلکه او را شیعه ای غالی به شمار آورده و دقیقاً به همین دلیل او را تضعیف کرده اند (ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۱۴۱۸: ۱/۵۲۳؛ ابن حجر، لسان المیزان، ۱۳۹۰: ۳/۲۴۶).

مهم ترین دلیلی که آنان برای اثبات غالی بودن او ذکر کرده اند آن است که وی از امام علی علیه السلام نقل کرده که حضرت فرموده اند: «أنا قسیم النار» (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۴۲/۲۹۹-۳۰۱؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ۱۳۹۰: ۳/۲۴۶؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، بی تا: ۷/۳۹۲).

عقیلی، عبایة بن ربیع و موسی بن طریف که هر دو از تابعین می باشند را به خاطر نقل حدیث فوق نه تنها غالی، بلکه آنان را «ملحد» دانسته است. «کلاهما غالیان ملحدان» (ابن حجر، لسان المیزان، ۱۳۹۰: ۳/۲۴۷).

در نقد نظر عقیلی که این دو تابعی دانشمند را غالی و ملحد معرفی کرده لازم است اشاره کنیم که بحث غلو را پس از این بررسی خواهیم نمود. اما در مورد اطلاق کلمه «الحاد و ملحد» بر این دو مسلمان تابعی بزرگوار باید گفت، نظر به اینکه لغت شناسان کلمات (الحاد - ملحد) را به معنای عدول و اعراض از حق، و انحراف از راه مستقیم دانسته اند، و ابن منظور می نویسد: قال ابن السکیت:

المُلحد: العادل عن الحق (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۷: ۳/۳۸۸-۳۸۹؛ طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۳/۱۴۰-۱۴۱؛ قرشی، قاموس قرآن، ۱۳۷۱: ۶/۱۸۲). و کلمات یاد شده در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است (ابو عبیده، مجاز القرآن، ۱۳۸۱: ۱/۲۳۳؛ نیشابوری، ایجاز البیان عن معانی القرآن، ۱۴۱۵: ۱/۳۴۹؛ طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۳/۱۴۰)؛ به راستی عبایة بن ربیع و موسی بن طریف با نقل حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام (أنا قسیم النار) از کدام حق عدول و اعراض نموده، و از کدام صراط مستقیم منحرف شده اند تا عقیلی آنان را ملحد بنامد؟

علاوه بر این، تعیین و تشخیص حق و صراط مستقیم بر عهده چه کسی است، آیا بر عهده دانشمندان اهل سنت است یا بر عهده خدا و رسول است؟

تردیدی وجود ندارد که بر عهده خدا و پیامبر است؛ و وقتی رسول خدا علی (علیه السلام) را محور حق «علی مع الحق و الحق معه . . .» (هشمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۲: ۲۳۵/۷ با سند صحیح؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۴۲/۴۹) و مدار ایمان «یا علی لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق» (احمد بن حنبل، مسند، ۱۴۱۴: ۱/۹۵، ۱۲۸؛ بخاری، صحیح مسلم، بی تا: ۶۱/۱؛ سنن ترمذی ۳۰۶/۵؛ ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ۱۴۲۱: ۴/۱۶۰) و «قسیم الجنة و النار» معرفی می کند و کسی این روایات را از قول پیامبر یا علی (علیه السلام) نقل می کند آیا او از حق و صراط مستقیم منحرف شده یا کسی که روایات پیامبر (ص) و اهل بیت و صحابه را قبول ندارد؟

حدیث «علی قسیم الجنة و النار» در منابع شیعه:

دانشمندان امامیه حدیث یاد شده را از طریق پیامبر و حداقل چهار نفر از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نقل کرده، و صحت مضمون آن را تأیید کرده اند.

۱. از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که خطاب به علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: «أنت قسیم الجنة و أنت قسیم النار» (صدوق، امالی، بی تا: ۳۶۱؛ مفید، امالی، ۱۴۱۳: ۲۱۳؛ طبری، بشارة المصطفی، ۱۳۸۳: ۵۶، ۷۱، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۶۱، ۲۱۰؛ ابن بطریق، العمدة، ۱۴۰۷: ۲۶۵ و ۳۷۷؛ قمی، تفسیر قمی، ۱۴۱۲: ۲/۳۹۰؛ طوسی، امالی، ۱۴۱۴: ۱/۵۵۳)؛

۲. از علی (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «أنا قسیم الجنة و النار» (صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴: ۱۹۹، ۴۱۴-۴۱۶؛ فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۴۴۰؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ۱۴۱۱: ۱۷/۲، طوسی، امالی، ۱۴۱۴: ۶۲۹)؛

۳. از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «علی قسیم الجنة و النار» (قمی، تفسیر قمی، ۱۴۱۲: ۲/۳۲۴؛ صدوق، علل الشرایع، بی تا: ۱/۱۷۷)؛

۴. از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «إن علیاً قسیم الجنة و النار» (صدوق، علل الشرایع، بی تا: ۱/۱۲۷، ۱۶۱؛ صدوق، عیون اخبار، ۱۳۷۸: ۲/۸۶)؛

۵. امام جواد (علیه السلام) در زیارتی که برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان داشته اند به این حدیث اشاره نموده و فرموده اند: السلام علیک یا قسیم الجنة و النار (کلینی، کافی، ۱۳۶۵: ۴/۵۷۰).

حدیث «قسیم النار» در منابع اهل سنت:

دانشمندان اهل سنت نیز این حدیث را گاهی از طریق پیامبر و گاهی از طریق امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) به نشانه قبول نقل کرده، و جمعی از آنان کوشیده اند تا تفسیر قابل قبولی برای آن ارائه دهند. برخی از آنان عبارتند از:

۱. ابن عساکر دمشقی شافعی (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۴۱۵: ۴۲/۲۹۹-۳۰۱)؛
 ۲. جار الله زمخشری (زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث، ۱۴۱۷: ۳/۹۷)؛
 ۳. قاضی عیاض (عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بی تا: ۱/۱۶۵)؛
 ۴. ابن اثیر (ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، بی تا: ۴/۶۱)؛
 ۵. محمد بن یوسف گنجی شافعی (شافعی، کفایة الطالب، بی تا: ۷۲)؛
 ۶. ابن حجر مکی (ابن حجر، الصواعق المحرقة، بی تا: ۱۲۶)؛
 ۷. ابن قتیبہ دینوری (ابن قتیبہ، غریب الحدیث، ۱۴۰۸: ۱/۳۷۷)؛
 ۸. ابن منظور (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۷: ۱۲/۴۷۹)؛
 ۹. زبیدی (زبیدی، تاج العروس، ۱۴۱۴: ۱۷/۵۶۹)؛
 ۱۰. خوارزمی (خوارزمی، مناقب، بی تا: ۲۹۴)؛
 ۱۱. ابن ابی الحدید (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۷: ۱۹/۱۳۹)؛
 ۱۲. متقی هندی (متقی هندی، کنز العمال، ۱۴۰۹: ۱۳/۱۵۲)؛
 ۱۳. ابن مغزلی (ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب، ۱۴۲۶: ۸۱)؛
 ۱۴. ابن مردویه (ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ۱۴۲۴: ۱۳۳).
- دانشمندان اهل سنت در مجموع دو تفسیر برای حدیث مورد نظر ارائه داده و هیچ گاه مضمون آن را غلوآمیز ندانسته‌اند.

تفسیر اول: یکی از عالمان اهل سنت که حدیث را تفسیر نموده، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) است. محمد بن یوسف گنجی از محمد بن منصور طوسی نقل کرده که گفته است: کنا عند احمد بن حنبل فقال له رجل: یا أبا عبدالله ما تقول فی هذا الحدیث الذی یروی: أن علیاً قال: «أنا قسیم النار»؟ فقال احمد: و ما تنكرون من هذا الحدیث؟ ألیس روینا أن النبی ﷺ قال لعلی: «لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق»؟ قلنا: بلی. قال: فأین المؤمن؟ قلنا فی الجنة. قال: فأین المنافق؟ قلنا: فی النار. قال: فعلی قسیم النار (گنجی، کفایة الطالب، ۱۴۰۴: ۷۲، باب ۳: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۴۱۵: ۴۲/۳۰۱).

«ما نزد احمد بن حنبل بودیم که مردی از او پرسید: نظرت درباره این حدیث که روایت می شود که علی بن ابیطالب علیه السلام گفته: «من تقسیم کننده آتش هستم» چیست؟ احمد پاسخ داد: چرا این حدیث را انکار می کنید؟! مگر برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده است: «دوست ندارد تو را مگر مؤمن، و دشمن ندارد تو را مگر منافق»؟

گفتیم: آری، احمد گفت: پس جایگاه مؤمن در کجاست؟ گفتیم: در بهشت، احمد گفت: جایگاه منافق در کجاست؟ گفتیم: در آتش. احمد گفت: پس علی (علیه السلام) تقسیم کننده آتش است.»

ابو نعیم اصفهانی در ذیل حدیثی که احمد بن حنبل برای توجیه حدیث «علی قسیم النار» به آن استناد کرده.

یعنی حدیث «یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق» نوشته است: هذا حدیث صحیح متفق علیه (ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۲۱: ۴ / ۱۶۰). «این حدیث، صحیح و مورد اتفاق است.»

علاوه بر این، روایات صحیح دیگری نیز وجود دارد که حدیث فوق را تأیید می‌کند. از جمله از خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل است که فرمود: «والذی خلق الحبة و برأ النسمة إنه لعهد التبی الأُمّی الّی لا یحبنی إلا مؤمن و لا یبغضنی إلا منافق» (مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، بی تا: ۱ / ۶۱؛ ترمذی، سنن ترمذی، بی تا: ۳۰۶ / ۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ۱۴۱۴: ۱ / ۸۴)؛ «سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این پیمان پیامبر امی است نسبت به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

ابو سعید خدری می‌گوید: «أنا کنا لنعرف المنافقین نحن معشر الأنصار بیغضهم علی بن اُبی طالب» (ترمذی، سنن ترمذی، بی تا: ۲۹۸ / ۵)؛ «ما گروه انصار منافقین را از طریق دشمنی آنان با علی بن ابیطالب می‌شناختیم.»

از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفته است: «ما کنا نعرف المنافقین إلا بیغضهم علیاً رضی الله عنه» (طبرانی، معجم اوسط، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۲۸)؛ «تنها راهی که می‌توانستیم منافقان را به وسیله آن بشناسیم، دشمنی آنان با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.»

جار الله زمخشری و فخر رازی در ذیل آیه «...إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری / ۲۳) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند که فرمود: «...ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوباً بین عینیه آیس من رحمة الله، ألا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة» (زمخشری، کشاف، ۱۴۰۷: ۴ / ۲۲۰-۲۲۱؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۱۴: ۲۷ / ۵۹۵)؛ «... آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه و آله) بمیرد در روز قیامت خواهد آمد در حالی که بین دو چشمش نوشته شده از رحمت خدا به دور است. آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است. آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.»

مفسران در ذیل آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری/ ۲۳) از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: مقصود از «القربی» در آیه علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ هستند (زمخشری، کشاف، ۱۴۰۷: ۴/ ۲۲۰-۲۲۱؛ فخر رازی مفاتیح الغیب، ۱۴۱۴: ۲۷/ ۵۹۵؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۴۲۲: ۸/ ۳۱۰-۳۱۱؛ میبیدی، کشف الأسرار، ۱۳۷۱: ۹/ ۲۳).

فخر رازی در ذیل آیه می‌نویسد: به نقل متواتر ثابت است که مقصود از «آل محمد ﷺ» علی و فاطمه و حسن و حسین [ﷺ] می‌باشد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۱۴: ۲۷/ ۵۹۵).

به شهادت روایات فوق محبت علی ﷺ نشانه ایمان، و بغض و عداوت آن حضرت نشانه نفاق است. و این قرآن کریم است که درباره مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾ (احزاب/ ۴۷)؛ «به مؤمنان بشارت ده که ایشان را از خدا بخشایشی است بزرگ». و درباره منافقان می‌فرماید: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُم عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (نساء/ ۱۳۸)؛ «به منافقان بشارت ده که برایشان عذابی است دردناک».

بنابراین مضمون حدیث «علی قسیم النار» با آیات قرآن کریم و روایات صحیح پیامبر کاملاً هماهنگ است.

شماری از دانشمندان اهل سنت نیز در توجیه حدیث «علی قسیم النار»، مباحثی شبیه آنچه از احمد بن حنبل نقل شد بیان داشته‌اند، هر چند در توجیهاات خود صراحتاً به روایات پیامبر استناد نکرده‌اند. افرادی مانند: زمخشری، ابن قتیبه دینوری، ابن اثیر، ابن منظور، ابن ابی الحدید، زبیدی، و شهاب الدین خفاجی، از آن جمله‌اند.

به نظر می‌رسد این توجیه را نخست ابن قتیبه ارائه داده و دیگر عالمان یاد شده با تصرفات اندکی از او گرفته‌اند.

ابن اثیر می‌نویسد: «وفی حدیث علی (أنا قسیم النار) أراد أن الناس فریقان: فریق معی، فهم علی هدی، و فریق علی فهم علی ضلال، فنصف معی فی الجنة، و نصف علی فی النار. . . قیل: أراد بهم الخوارج، و قیل: کل من قاتله» (ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، بی‌تا: ۴/ ۶۱؛ ابن قتیبه، غریب الحدیث، ۱۴۰۸: ۱/ ۳۷۷؛ زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث، ۱۴۱۷: ۳/ ۹۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۷: ۱۲/ ۴۷۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۷: ۱۹/ ۱۳۹، زبیدی، تاج العروس، ۱۴۱۴: ۱۷/ ۵۶۹؛ خفاجی، نسیم الریاض فی شرح الشفا القاضی عیاض، بی‌تا: ۳/ ۱۶۳).

و در حدیث امام علی ﷺ که فرمود: «أنا قسیم النار» مقصود حضرت آن است که مردم دو گروه‌اند: گروهی با من هستند که در هدایت‌اند، و گروهی مخالف من هستند که در گمراهی به سر

می‌برند، پس نصف آنان که با من هستند در بهشت‌اند، و نصف دیگر که مخالف من هستند در آتش‌اند. . . . گفته شده مقصود حضرت از کسانی که در آتش‌اند خوارج‌اند. و گفته شده مقصود همه کسانی هستند که با ایشان جنگیده‌اند.

پس تفسیر نخست دانشمندان اهل سنت از حدیث «علی قسیم النار والجنة» این شد که محبت آن حضرت نشانه ایمان و بغض و عداوت ایشان نشانه نفاق است، در نتیجه دوست‌داران ایشان اهل بهشت، و دشمنانشان اهل آتش‌اند؛ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این اعتبار «قسیم النار والجنة» است.

تفسیر دوم: ابن ابی الحدید از ابو عبید هروی نقل کرده که در کتاب «الجمع بین الغریبین» در تفسیر حدیث «علی قسیم النار والجنة» گفته است: گروهی از پیشوایان، حدیث را تفسیر کرده و گفته‌اند: از آنجا که دوست‌داران آن حضرت در بهشت و دشمنان ایشان در آتش‌اند، ایشان به این اعتبار «قسیم النار والجنة» است. ابو عبید می‌افزاید: «قال غیر هؤلاء: بل هو قسیمها بنفسه فی الحقیقة، یدخل قوماً الی الجنة و قوماً الی النار» و هذا الذی ذکره ابو عبید اخیراً هو ما یطابق الأخبار الواردة فیہ، یقول للنار: هذا لی فدعیه، و هذا لک فخذیه» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۷: ۱۳۹/۱۹).

«گروه دیگری از پیشوایان گفته‌اند: آن حضرت بنفسه و به طور حقیقی، تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است، گروهی را وارد بهشت و گروهی را وارد دوزخ می‌کند». ابن ابی الحدید می‌گوید: «این نظر ابو عبید مطابق اخباری است که درباره آن حضرت وارد شده است که به آتش می‌گوید: این سهم من است، آن را واگذار و این سهم تو است آن را بگیر» (همان، ۱۶۵/۹).

نظر ابو عبید و ابن ابی الحدید اشاره دارد به روایاتی که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «أنا قسیم النار یوم القیامه أقول خذی ذا وذری ذا»، و فرمود: أنا قسیم النار یوم القیامه أقول هذا لی و هذا لک» (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۲۹۸/۴۲).

امام رضا (علیه السلام) نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند که به علی (علیه السلام) فرمود: أنت قسیم الجنة والنار فی یوم القیامه، تقول للنار، هذا لی و هذا لک» (ابن حجر، الصواعق المحرقة، بی تا: ۱۲۶).

۳. نقل حدیث توسط حافظان ثقه

افزون بر نقل و پذیرش و توجیه حدیث «علی قسیم النار» توسط عالمان تشیع و جمعی از عالمان بزرگ اهل سنت، جمعی از محدثان بزرگ اهل سنت که وثاقت آنان به تأیید رجال شناسان بزرگ رسیده نیز حدیث یاد شده را نقل کرده‌اند.

فقط ابن عساکر دمشقی حدیث مورد نظر را سیزده بار با سیزده سند در تاریخ مدینه دمشق ذکر کرده که جمع زیادی از حافظان ثقه در اسناد وی قرار دارند. از آن جمله‌اند:

۱. حافظ ثقه (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی‌تا: ۱/ ۱۵۴؛ عجلی، معرفة الثقات، ۱۴۰۵: ۱/ ۴۳۲-۴۳۴) سلیمان بن مهران اعمش، که یحیی بن قطان او را علامه اسلام دانسته (خطیب، تاریخ بغداد، بی‌تا: ۹/ ۹؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی‌تا: ۱/ ۱۵۴)، و در قرائت قرآن، حفظ حدیث، آگاهی از فرائض، عبادت، صداقت، و زهد پارسایی، سرآمد محدثان عصر خود بوده است (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی‌تا: ۱/ ۱۵۴؛ خطیب، تاریخ بغداد، بی‌تا: ۹/ ۱۲).

وی حدیث را از عبایه بن ربیع نقل کرده و شدیداً به آن معتقد بوده است، تا آنجا که علیرغم فشارهای فراوانی که بر او وارد می‌شده تا از نقل این حدیث، و دیگر روایات فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام) خودداری کند، اما او این فشارها را تحمل نموده و بر نقل حدیث مورد نظر اصرار می‌ورزیده است. عیسی بن یونس می‌گوید:

وقتی اعمش حدیث: «أنا قسیم النار» را روایت کرد و خبر نقل این حدیث به اهل سنت رسید نزد اعمش آمده و به وی گفتند: «تحدث بهذا بأحدیث تقوی بها الرافضة و الزیدية و الشیعة. قال: سمعته فحدثت به، فقالوا: أو كل شیء سمعته تُحدث به؟» (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۴۲ / ۲۹۹).

نقل این روایات توسط تو موجب تقویت رافضه و زیدیه و شیعه می‌شود، اعمش پاسخ داد: این روایات را شنیدم و نقل می‌کنم، آنان به اعمش گفتند: آیا هر چیزی را که شنیده‌ای باید نقل کنی؟ ابو معاویه می‌گوید: ما به اعمش گفتیم این روایات «علی قسیم النار و فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام)» را نقل نکن، اعمش در آن لحظه گفت: من گاهی دچار سهو می‌شوم و هر گاه چنین شد به من یادآوری کنید.

ابو معاویه می‌گوید: روز دیگری نزد اعمش بودیم که مردی وارد شد و از او درباره حدیث «أنا قسیم النار» سؤال نمود، «قال فَتَنَحَّحْتُ قال: فقال الأعمش هؤلاء المرجئه لا يدعونی أُحدِّثُ بفضائل علیّ رضی الله عنه، أخرجوه من المسجد حتی أحدثکم» (همان).

۸۶

«ابو معاویه می‌گوید: اعمش (با هدف به دست آوردن فرصتی برای تفکر و کسب اطلاع از موقعیت مجلس) سرفه‌ای کرد و گفت: این مرجئه نمی‌گذارند روایات فضائل علی (علیهم‌السلام) را بیان کنم، آنان را از مسجد بیرون کنید تا روایات فضایل را برای شما بیان کنم».

چنان که می‌بینید اعمش حدیث مورد نظر را درست، و مخالفان آن را «مرجئه» می‌نامد، و تلاش می‌کند تا به هر شکل ممکن، آن را برای مردم بیان کند.

۲. حافظ موثق (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۳۳۱/۳۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۱۳/۱۸۱) یعقوب بن سفیان فسوی فارسی؛
۳. حافظ ثقه (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۵۲۶/۱۰-۵۳۷؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۲۱۶/۱۱) یحیی بن عبدالحمید حماني؛
۴. حافظ ثقه (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۴۱/۸؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۸/۳۵۲) قیس بن ربیع اسدی کوفی؛
۵. حافظ ثقه (ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۴۱۵: ۷۰۳/۱) علی بن مسهر؛
۶. حافظ ثقه (همان) ابو معاویه الضریر؛
۷. حافظ ثقه (همان، ۲/۲۵۸) هارون بن سعید؛
۸. حافظ ثقه (همان، ۲/۳۶۶) ابابکر بن عیاش؛
۹. حافظ ثقه (همان، ۲/۷۰) محمد بن حازم الضریر؛
۱۰. حافظ ثقه (همان، ۱/۲۰۷) حسن بن علی حلوانی؛
۱۱. حافظ ثقه (همان، ۱/۷۷۶) عیسی بن یونس؛
۱۲. حافظ ثقه (همان، ۲/۱۳۸) محمد بن موسی؛
۱۳. حافظ ثقه (همان، ۲/۵۵) محمد بن اسماعیل بن سمرة؛
۱۴. حافظ ثقه (همان، ۲/۵۸) محمد بن بشر العبدي؛
۱۵. حافظ ثقه (همان، ۲/۵۸) محمد بن ایوب؛
۱۶. حافظ ثقه (همان، ۲/۱۴۵) عبدالله بن یحی بن ابی سمنه؛
۱۷. حافظ ثقه (همان، ۱/۴۸۹) عبدالله بن داود الخریبی؛
۱۸. حافظ ثقه (همان، ۱/۲۴۳) حمزة بن یوسف؛
۱۹. حافظ ثقه (همان، ۲/۱۲۹) محمد بن المثنی؛
۲۰. حافظ ثقه (همان، ۱/۳۷۱) سفیان بن عیینه؛
۲۱. حافظ ثقه (همان، ۲/۱۴۹-۱۵۰) محمد بن یوسف؛
۲۲. حافظ ثقه (همان، ۲/۱۳۶) محمد بن منصور طوسی؛
۲۳. حافظ ثقه (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۳/۹۹۱-۹۹۵) علی بن عمر دارقطنی، روایت وی را ابن حجر مکی نقل کرده است (ابن حجر، الصواعق المحرقة، بی تا: ۱۲۶)؛
۲۴. حافظ ثقه (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۴/۱۳۲۸) ابن عساکر دمشقی شافعی؛
۲۵. حافظ ثقه (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بی تا: ۳/۱۱۳۵-۱۱۳۸) ابوبکر خطیب بغدادی؛

۲۶. حافظ ثقه مخول (ابن حجر، تقریب التقریب، ۱۴۱۵: ۲/۱۶۷)؛

۲۷. حافظه ثقه (همان، ۱/۵۹۲) عبدالرحمن بن مهدی.

افراد فوق الذکر بخشی از حافظان موثق اهل سنت‌اند که حدیث «علی قسیم النار» را نقل کرده‌اند. به راستی آیا این حافظان بزرگ مطلب غلو آمیز و باطلی را نقل کرده‌اند؟! یا اینکه آنان حدیث یاد شده را غلو آمیز نمی‌دانسته، بلکه آن را فضیلتی صحیح و ثابت برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌دانسته‌اند و به این خاطر نقل کرده‌اند.

۴. دو معیار اصلی در وثاقت راوی حدیث

ناصر الدین البانی که خود از پیروان ابن تیمیه به شمار می‌آید در پاسخ به ابن تیمیه که وجود برخی از رجال موثق شیعه در سند برخی از روایات را موجب تضعیف آن روایات دانسته می‌نویسد: این مسئله موجب تضعیف حدیث نمی‌شود، زیرا آنچه در راوی حدیث معتبر است این است که راستگو باشد و از قدرت حفظ برخوردار باشد، اما مذهب و اعتقادات مذهبی، چیزی است که بین آن فرد و خدایش وجود دارد و حساب آن با خداوند است. و به همین خاطر است که صاحبان صحیح بخاری و مسلم، و افراد دیگری جز آنان، از افراد مخالفی که ثقه بوده‌اند مانند: خوارج، شیعه و جز آنان حدیث نقل کرده‌اند و «ابن حبان» در کتاب مشاهیر علماء الامصار (ص ۱۵۹ ح ۱۲۶۳)؛ و اثر دیگرش «کتاب الثقات» (ج ۶ ص ۱۴۰) جعفر بن سلیمان ضبعی را شیعه‌ای غالی، و حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» را که وی در سند آن قرار دارد صحیح، و خود جعفر بن سلیمان را فردی موثق، و روایات وی را متقن دانسته است. و در میان محدثان بزرگ ما اختلافی وجود ندارد که فرد راستگوی متقن اگر در او بدعتی وجود داشته باشد اما مردم را به آن بدعت دعوت نکند، تمسک به اخبار چنین فردی جایز است (البانی، سلسله الصحیحة، بی تا: ۵/۲۶۲-۲۶۴).

چنان که ملاحظه می‌کنید در اثبات وثاقت راوی حدیث، مذهب و اعتقادات مذهبی نقشی ندارد و آنچه مهم است داشتن صداقت و حافظه قوی است، و «عبایة بن ربیع» از این دو شرط اصلی که برای راوی حدیث لازم است، برخوردار بوده است. و کسی از رجال شناسان او را به دروغ‌گویی و ضعف حافظه متهم نکرده است.

۵. آیا غلو مانع وثاقت و موجب ضعف راوی است؟

اولاً، مضمون حدیث «علی قسیم الجنة و النار» به هیچ روی غلو آمیز نیست، چون مورد تأیید روایات صحیح دیگری است که محدثان فریقین از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند.

ثانیاً، اگر نقل و اعتقاد به حدیث یاد شده غلو محسوب شود باید همه محدثان و دانشمندانی که بعد از عبایه بن ربیع حدیث فوق را نقل، پذیرفته و توجیه کرده‌اند نیز غالی به شمار آیند، در حالی که کسی آنان را غالی ندانسته است. پس چرا باید در این میان فقط عبایه بن ربیع غالی دانسته شود؟!

ثالثاً، لغت‌شناسان کلمه «غلو» را به معنای زیاده روی و تجاوز از حد دانسته‌اند. خلیل بن احمد فراهیدی می‌نویسد: غلا الناس فی الأمر، أى: جاوزوا حده (خلیل، کتاب العین، ۱۴۱۰: ۴/ ۴۴۶).

راغب می‌نویسد: الغلو تجاوز الحد (راغب، مفردات، ۱۴۱۲: ۱/ ۶۱۳).

ابن منظور می‌نویسد: یغلو غلوّاً: جاوز حدّه (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۷: ۱۵/ ۱۳۲).

ابن هائم می‌نویسد: الغلو: الزیادة (ابن هائم، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، ۱۴۲۳: ۱/ ۱۴۵).

طریحی می‌نویسد: (غلا) قوله تعالى: «لا تغلو فی دینکم» (۴/ ۱۷۱) أى لا تجاوزوا الحد، بأن ترفعوا عیسی أن تدعوا له الإلهیة، فالغالی من یقول فی أهل البیت (علیهم السلام) ما لا یقولون فی أنفسهم کمن یدعی فیهم النبوة و الإلهیة (طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۷۵: ۱/ ۳۱۸-۳۱۹).
به راستی عبایه بن ربیع کدام زیاده روی را مرتکب شده، و از کدام حد تجاوز کرده تا اینکه غالی شمرده شود؟!

اینکه چه سخنی درباره اهل بیت (علیهم السلام) غلو است یا غلو نیست بر عهده چه کسی است؟

رابعاً، ادعای غلو از سوی دانشمندان اهل سنت معیار روشنی ندارد، بلکه مسئله‌ای سلیقه‌ای است لذا فراوان روی داده است که رجال شناسی شخصی را غالی دانسته، و دیگری او را غالی ندانسته، بلکه غالی بودن او را انکار کرده و او را توثیق کرده است. از باب مثال: ذهبی درباره «محمد بن جحاده» می‌نویسد:

«محمد بن جحاده من ثقات التابعین، قال ابو عوانة الوضاح: کان یغلو فی التشیع. قلت: ما حفظ عن الرجل شتمّ اصلاً، فأین الغلو؟» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۳/ ۴۹۸).

چنان‌که می‌بینید ابو عوانه وضاح او را غالی می‌داند اما ذهبی ادعای غلو را درباره او ردّ می‌کند. احمد بن حنبل، ابو حاتم رازی، نسائی، ابن حبان، عجلی، عثمان بن ابی شیبه، و یعقوب بن سفیان فسوی او را توثیق نموده (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۹/ ۸۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۴/ ۵۷۸)، و محدثان بزرگی مانند: حصین بن نمیر، حماد بن زید، داود بن زبرقان، سفیان ثوری، سفیان بن عیینة، شریک بن عبدالله، شعبة بن حجاج، و... از وی حدیث نقل کرده‌اند (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۴/ ۵۷۷).

نکته‌ای که درباره سخن ذهبی قابل ذکر است این است که او علت غالی نبودن «محمد بن جحاده» را این می‌داند که از او دشنامی نسبت به برخی از صحابه به ثبت نرسیده است. باید گفت اگر معیار غلو دشنام به برخی از صحابه باشد از «عبایة بن ربیع» نیز دشنام برخی از صحابه به ثبت نرسیده است، بلکه او فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را نقل می‌کرده است. پس دلیلی برای غالی معرفی کردن او وجود ندارد.

علاوه بر این، به شهادت تاریخ صحیح خود صحابه با هم نزاع نموده یکدیگر را دشنام داده، بلکه یگدیگر را به قتل می‌رسانده‌اند، پس با استناد به معیاری که ذهبی برای غلو ذکر کرده، بخشی از صحابه که بخشی دیگر را دشنام می‌داده‌اند باید غالی شمرده شوند. افزون بر این، جا دارد از ذهبی پرسیم معیاری که ایشان برای غلو ذکر کرده مستند به کدام آیه از کتاب خداوند، یا کدام حدیث صحیح از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یا کدام برهان از براهین عقل است؟

چنان که دیدیم هیچ دلیلی بر غلو بودن حدیث: «علی قسیم الجنة و النار» و غالی بودن راوی آن «عبایة بن ربیع» وجود ندارد.

حال اگر فرض کنیم که نقل و اعتقاد به آن حدیث غلو، و عبایة بن ربیع غالی باشد، آیا غلو می‌تواند موجب تضعیف راوی حدیث شود؟

بررسی دیدگاه‌های رجال شناسان بزرگ اهل سنت نشان می‌دهد که آنان غلو را مانع وثاقت و موجب تضعیف فرد غالی نمی‌دانند. آنان افراد زیادی را غالی دانسته و در عین حال آنها را توثیق کرده‌اند.

نمونه‌هایی از نظرات آنان به قرار ذیل است؛

یک. عمرو بن جابر الحضرمی

عجلی درباره وی می‌نویسد: «تابعی ثقة و کان یغلو فی التشیع» (عجلی، معرفة الثقات، ۱۴۰۵: ۱۷۳/۲).

۹۰. ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «قال ابو حاتم، صالح الحدیث، وهو ثقة؛ ذكره یعقوب بن سفیان فی جملة الثقات، و صحیح الترمذی حدیثه» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۰/۸).

چنان که مشاهده می‌کنید، خود عجلی که او را غالی دانسته به وثاقت او نیز تصریح کرده است. ابو حاتم و یعقوب بن سفیان فسوی نیز او را ثقة دانسته، و ترمذی روایات وی را صحیح دانسته است.

دو. یحیی بن الجَزَّار

احمد بن حنبل درباره وی می نویسد: «کان یغلو فی التشیع» (احمد بن حنبل، العلل، ۱۴۰۸: ۹۳/۳).
عقیلی می نویسد: «کان یغلو فی التشیع» (عقیلی، ضعفاء العقیلى، ۱۴۱۸: ۳۹۶/۴).
ذهبی می نویسد: «صدوق، وثق. قال حکم بن عتیبة: کان یغلو فی التشیع» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۳۶۷/۴).

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «قال الجوزجانی: کان غالباً مفراطاً». «قال ابو زرعة، و النسائی، و ابو حاتم: ثقة، و ذكره ابن حبان فی کتاب «الثقات» قال ابن سعد: کان یغلو فی التشیع و کان ثقة. قال العجلی: کوفی ثقة» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۱۱/۱۶۸-۱۶۹).
چنان که می بینید فرد یاد شده در عین حال که عالی معرفی شده، توثیق هم شده است. به خصوص ابن سعد در عین حال که او را عالی می داند، توثیق هم کرده است.

سه. حارث بن عبدالله الأعمور الهمدانی

ابن حبان درباره وی می نویسد: «کان غالباً فی التشیع» (ابن حبان، مجروحین، بی تا: ۲۲۲/۱).
ابن حجر می نویسد: «قال ابن معین: ثقة. قال ابن ابی داود: کان الحارث افقه الناس . . . قال احمد بن صالح المصری: الحارث الأعمور ثقة» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۲/۱۲۶-۱۲۷).
ابو الحجاج مزی می نویسد: ابن شاهین نام وی را در شمار ثقات ذکر کرده، و ابی داود، نسائی، ابن ماجه، شعبی، ابو البختری، ابو اسحاق سبیعی، عطاء بن ابی رباح و . . . از وی روایت نقل کرده اند (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۵/۲۴۵-۲۵۳).
ذهبی می نویسد: «من كبار علماء التابعین، قال النسائی: لیس به یأس، قال ابن معین: حارث الأعمور ثقة» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۱/۴۳۵-۴۳۷).
چنان که ملاحظه می کنید، ابن حبان محدث یاد شده را عالی می داند، اما رجال شناسان بزرگی مانند: ابن معین و ابن شاهین و دیگران او را ثقة می دانند.

چهار. علی بن الجعد الجوهری

بزار درباره وی می نویسد: «کوفی غال فی التشیع» (بزار، کشف الاستار، بی تا: ح ۱۶۲۲).
ابن حجر می نویسد: «قال العجلی: کان یتشع لا بأس به. قال یعقوب بن شیبة: ثقة صالح الحدیث، قال الترمذی: صدوق، قال الساجی: کان من أهل الصدق. قال ابن عدی: لم أر أحداً من البصریین و غیرهم امتنع من الروایة عنه، و کان یغلو فی التشیع» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۷/۲۸۳).

ابو الحجاج مزى می نویسد: قال یحیی بن معین: علی بن الجعد ثقة صدوق، ثقة صدوق. وقال ابو زرعة: كان صدوقاً فی الحدیث. وقال ابو حاتم: كان متقناً صدوقاً، وقال صالح بن محمد الأسدی: ثقة وقال النسائی: صدوق (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۰/۳۴۸-۳۵۰).

«ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات» (ابن حبان، کتاب الثقات، ۱۳۹۳: ۸/۴۶۶)

ذهبی می نویسد: «علی بن الجعد الجوهری البغدادی ثقة» (ذهبی، تذکره الحفاظ، بی تا: ۱/۳۹۹). بخاری، مسلم، ابی داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، احمد بن حنبل، ابوزرعه رازی، ابویعلی موصلی، یحیی بن معین، محمد بن ادريس رازی، ابو حاتم، قتاده، حماد بن زید، حماد بن سلمة، زائده، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن حجاج، و... از وی روایت نقل کرده اند (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۰/۳۴۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۷/۲۸۳).

چنانکه ملاحظه شد، در عین حال که برخی او را غالی دانسته اند، جمع زیادی از رجال شناسان بزرگ او را توثیق کرده اند.

ابن عدی در عین حال که او را غالی می داند معتقد است، همه محدثان روایات وی را پذیرفته، و کسی از پذیرش روایات او امتناع نکرده است.

پنج. علی بن غراب الفزازی

ابو الحجاج مزى می نویسد: قال احمد بن حنبل: كان صدوقاً. قال ابن معین: ثقة صدوق. قال النسائی: لا بأس به. وقال الدارقطنی: يعتبر به. وقال ابن حبان: كان غالباً فی التشیع (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۱/۹۲-۹۵؛ ابن حبان، مجروحین، بی تا: ۲/۱۰۵).

ابن حجر می نویسد: قال احمد: ما أراه كان إلا صدوقاً، كان حدیثه حدیث اهل الصدق، قال ابن معین: ثقة صدوق. قال ابو حاتم: لا بأس به. قال النسائی: ليس به بأس. قال الدارقطنی: يعتبر به.

قال ابن حبان: كان غالباً فی التشیع. قال ابن سعد: كان صدوقاً. قال ابن قانع: كوفی شیعی ثقة. قال عثمان بن ابی شیبه: ثقة (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۷/۳۲۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۳/۱۴۹).

چنانکه ملاحظه شد برخی از رجال شناسان او را غالی دانسته، و اکثر رجال شناسان و محدثان او را توثیق کرده اند.

شش. علی بن هاشم بن البرید البریدی

ابو الحجاج مزى درباره وی می نویسد: «ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات وقال: كان غالباً فی التشیع» (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۱/۱۶۷؛ ابن حبان، کتاب الثقات، ۱۳۹۳: ۷/۲۱۳).

«قال احمد بن حنبل و ابن معین، و یعقوب بن شیبه: ثقة. قال علی بن مدینی: كان صدوقاً ثقة» (مزى، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۱/۱۶۶).

ذهبی می نویسد: «قال ابو زرعة: صدوق. وقال النسائي: ليس به بأس» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۱۶۰/۳).

ابن حجر عسقلانی می نویسد: احمد بن حنبل، ابن معین، ابن مدینی، یعقوب بن شیبیه، ابو زرعة، ابن حبان، ابن سعد، و عجللی او را توثیق کرده اند (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۷/۳۴۳). چنان که می بینید ابن حبان هم زمان با اینکه او را غالی معرفی می کند توثیق هم می کند. سایر رجال شناسان هم او را توثیق کرده و جمع زیادی از محدثان بزرگ مانند: بخاری، مسلم، ابی داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و... نیز از وی روایت نقل کرده اند (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۱/۱۶۹). هفت. فطر بن خليفة المخزومی

یعقوب بن سفیان. فسوی درباره وی می نویسد: كان يغلى في التشيع (فسوی، المعرفة و التاريخ، ۱۴۰۱: ۲/۱۷۵).

ابو الحجاج مزی می نویسد: «قال احمد بن حنبل: ثقة، صالح الحديث».

قال يحيى بن سعيد: «ثقة. قال يحيى بن معين: ثقة. وقال العجلي: كوفي ثقة، حسن الحديث، و قال ابو حاتم: صالح الحديث. وقال النسائي: ليس به بأس. و قال في موضع آخر: ثقة، حافظ، كسب» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۳/۳۱۴-۳۱۵).

چنان که می بینید یعقوب بن سفیان وی را غالی دانسته، و با این وجود جمع کثیری از رجال شناسان او را توثیق نموده و شمار زیادی از محدثان مانند: بخاری، ابی داود، نسائی، ترمذی، ابن ماجه، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، عبدالله بن داود خربیی، فضل بن دکین، یحیی بن سعید قطان و... از وی حدیث نقل کرده اند (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۳/۳۱۳).

هشت. محمد بن فضیل بن غزوان بن جریر

ابو الحجاج مزی درباره وی می نویسد: «ذکره ابن حبان في كتاب الثقات وقال: كان يغلو في التشيع. قال احمد بن حنبل: كان حسن الحديث. قال يحيى بن معين: ثقة. قال ابو زرعة: صدوق من اهل العلم. قال ابو حاتم: شيخ. قال النسائي: ليس به بأس» (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳: ۲۶/۲۹۷-۲۹۸).

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «قال ابن سعد: كان ثقة صدوقاً كثير الحديث. قال العجلي: كوفي ثقة شيعي. قال علي بن المديني: كان ثقة ثبتاً في الحديث. قال الدارقطني: كان ثبتاً في الحديث. و قال يعقوب بن سفیان: ثقة شيعي» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ۹/۳۶۰).

چنان که می بینید، افزون بر توثیق وی توسط جمع زیادی از رجال شناسان و محدثان بزرگ، ابن حبان هم زمان با اینکه او را غالی معرفی می کند ثقه هم می داند.

نه. أبان بن تغلب

ذهبی درباره وی می نویسد: «کوفی شیعی جلد، لکنه صدوق، . . . وقد وثقه احمد بن حنبل، و ابن معین، و ابو حاتم، و نسائی، و قال ابن عدی: كان غالباً فى التشيع» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۵/۱؛ مزى، تهذيب الكمال، ۱۴۱۳: ۷/۲).

ابو الحجاج مزى می نویسد: «قال ابن عدی: له احاديث عامتها مستقيمة، و هو من أهل الصدق فى الروایات» (مزى، تهذيب الكمال، ۱۴۱۳: ۷/۲).

ابن حجر می نویسد: «قال ابن عجلان: ابان بن تغلب ثقة».

قال الحاكم: «هو ثقة. قال العقيلي: كان غالباً فى التشيع، و قال ابن سعد: كان ثقة، ذكره ابن حبان فى كتاب الثقات، و قال الأزدی: كان غالباً فى التشيع و ما أعلم به فى الحديث بأساً» (ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۱۴۰۴: ۱/۸۲).

جمع زیادى از محدثان بزرگ مانند: مسلم نیشابورى، ابى داود، ترمذى، نسائى، ابن ماجه، سفیان بن عیینه، شعبه بن حجاج، ابو معاوية الضریر، موسى بن عقبه و . . . از وی حدیث نقل کرده اند (مزى، تهذيب الكمال، ۱۴۱۳: ۷/۲).

چنان که می بینید جمع زیادى از رجال شناسان او را فردى راستگو و ثقه دانسته اند. و عبدالله بن عدی که او را غالى معرفی می کند، وی را در نقل روایات صادق دانسته و عموم روایات او را درست می داند. و ازدی که او را غالى به شمار می آورد، نقل روایت از او را بلا اشکال می داند.

ده. عدی بن ثابت انصاری

ابن حجر درباره وی می نویسد: قال احمد بن حنبل: ثقة. قال ابو حاتم: صدوق. قال العجلي و النسائی: ثقة. ذكره ابن حبان فى كتاب الثقات. قال الدارقطنى، ثقة، إلا أنه كان غالباً فى التشيع. و قال ابن شاهين فى الثقات: قال احمد ثقة (ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۱۴۱۳: ۷/۱۴۹ - ۱۵۰؛ مزى، تهذيب الكمال، ۱۴۱۳: ۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۴، ذهبي، سير اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۵/۱۸۸).

صاحبان صحاح و سنن شش گانه و جمع كثير ديگرى از محدثان بزرگ از وی روایت نقل کرده اند (مزى، تهذيب الكمال، ۱۴۰۴: ۱۹/۵۲۳ - ۵۲۴؛ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۱۴۰۴: ۷/۱۴۹ - ۱۵۰).

چنان که می بینید حافظ بزرگى مانند دارقطنى هم زمان با اینکه او را غالى معرفی می کند به وثاقت او نیز تصریح می کند. ديگران هم او را ثقه دانسته اند.

ذکر موارد ده گانه فوق از باب نمونه است، و گرنه طبق بررسی‌هایی که انجام داده‌ایم حدود یکصد نفر از محدثان بزرگ توسط برخی از رجال شناسان اهل سنت به غلو در تشیع متهم شده‌اند، حال آن که در موارد متعددی، خود آن رجال شناسان، افرادی را که به غلو متهم نموده‌اند توثیق کرده، و دیگر رجال شناسان نیز آنان را توثیق کرده‌اند. این امر به وضوح بیانگر آن است که از دیدگاه رجال شناسان، غلو مانع وثاقت و موجب ضعف راوی نیست، بلکه شخص می‌تواند غالی باشد و ثقه هم باشد.

حال اگر فرض کنیم که «عبایه بن ربیع» غالی باشد، کسی نمی‌تواند او را به دلیل غالی بودن تضعیف کند، بدین جهت روایات وی بلا اشکال است.

آری، ادعای غلو چیزی نیست که کسی بتواند با استناد به آن «عبایه بن ربیع» را که از دانشمندان تابعین و از شاگردان امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد تضعیف نموده و از اعتبار ساقط کند. افزون بر این، ابن حبان نام عبایه بن ربیع را در کتاب ثقات (ابن حبان، کتاب الثقات، ۱۳۹۳: ۲۸۱/۵) ذکر نموده که به معنای وثاقت او است.

موسی بن طریف که از معاصران «عبایه بن ربیع» است او را از نظر فضل و نماز و روزه و صدقه مورد ستایش قرار داده است (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۲۹۸/۴۲).

ابن ابی حاتم رازی می‌گوید: از پدرم درباره «عبایه بن ربیع» سؤال کردم گفت: مرد بزرگی است (ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعديل، ۱۳۷۳: ۲۹/۷).

ابن سعد نیز او را مورد ستایش قرار داده است (ابن سعد، طبقات الکبری، ۱۴۰۵: ۱۲۷/۶). علاوه بر این، از «عبایه بن ربیع» در غیر فضایل اهل بیت علیهم السلام نیز روایاتی نقل شده که محدثان آن روایات وی را صحیح دانسته‌اند. این امر نشان می‌دهد مشکل رجال شناسانی که او را تضعیف کرده‌اند با خود او نیست، بلکه با فضایل اهل بیت علیهم السلام است.

از جمله حاکم نیشابوری دو حدیث از او در تفسیر دو آیه از قرآن نقل کرده است، حدیث نخست از علی بن ابیطالب علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى﴾ (فتح/۲۶) و حدیث دوم از ابن عباس در تفسیر آیه ﴿يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي...﴾ (اعراف/۱۴۴) حاکم در ذیل هر دو حدیث نوشته است: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه» (حاکم نیشابوری، مستدرک، بی تا: ۴۶۱/۲ و ۵۷۳). چنان که گذشت رجال سند حدیث، «... أنا و أهل بیتی مطهرون من الذنوب» همگی موثق، و حدیث یاد شده صحیح و بدون ایراد است.

جمع بندی

حدیث نبوی «أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ» که آن را عالمی از عالمان اهل سنت در نیمه قرن سوم هجری، و معاصر شماری از امامان معصوم در کتاب خود ثبت کرده، به صراحت بر عصمت پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت از همه گناهان دلالت دارد.

در سند این حدیث افرادی چون یعقوب بن سفیان فسوی فارسی، یحیی بن عبدالحمید حمانی، قیس بن ربیع اسدی کوفی، سلیمان بن مهران اعمش، عبایه بن ربیع و عبدالله بن عباس قرار دارند که همگی افرادی موثق و مورد اعتمادند. شماری از رجال شناسان اهل سنت «عبایه بن ربیع اسدی» را به غلو متهم کرده‌اند، بر فرض ثبوت، چنان که بسیاری از رجال شناسان اهل سنت نقل کرده‌اند، غلو، مانع وثاقت نیست. لذا سند حدیث مورد نظر صحیح و بدون ایراد است.



فهرست منابع

١. ابن ابى الحديد، عبد الحميد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: داراحياء التراث، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
٢. ابن ابى حاتم، عبدالرحمن، الجرح و التعديل، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٧٣ق.
٣. ابن اثير، مجدالدين ابى السعادات المبارك، النهاية فى غريب الحديث، با تصحيح طاهر احمد الزاوى، محمود محمد الطناحى، بيروت: المكتبة العلمية، بى تا و قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٣٦٤ش.
٤. ابن بطريق، يحيى بن حسن، العمدة، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٧ق.
٥. ابن حبان، محمد، المجروحين، مكة المكرمة: دار الباز، بى تا.
٦. ابن حبان، محمد، كتاب الثقات، حيدرآباد دكن: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ق.
٧. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تقريب التهذيب، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٨. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تهذيب التهذيب، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٤ق.
٩. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، لسان الميزان، بيروت: مؤسسه اعلمى، ١٣٩٠ق.
١٠. ابن حجر هيثمى مكى، احمد، الصواعق المحرقة، تصحيح عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة القاهرة، بى تا.
١١. ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٥ق.
١٢. ابن شاهين، عمر، تاريخ اسماء الثقات، تحقيق: صبحى السامرائى، تونس: دار السلفيه، ١٤٠٤ق.
١٣. ابن عدى، عبدالله، الكامل، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
١٤. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينه دمشق، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
١٥. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، غريب الحديث، تحقيق عبدالله الجبورى، قم: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
١٦. ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهاية، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا.
١٧. ابن كثير، اسماعيل، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٩ق.
١٨. ابن مردويه، احمد بن موسى، مناقب على بن ابى طالب، قم: دارالحديث، ١٤٢٤ق.

۱۹. ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی طالب، انتشارات سبط النبی، ۱۴۲۶ق.
۲۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، با تصحیح علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ق و بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۲۱. ابن هائم، احمد بن محمد، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
۲۲. ابو نعیم، احمد بن عبدالله اصفهانی، حلیة الأولیاء، بیروت: دار الفکر، بی تا و بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۲۳. ابو عبیده، معمر بن مثنی، مجاز القرآن، مكتبة الخانجي، قاهره: ۱۳۸۱ق.
۲۴. احمد بن حنبل، العلیل، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
۲۵. احمد بن حنبل، المسند، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۶. البانی، محمد ناصرالدین، سلسله الصحیحة، ریاض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۵ق.
۲۷. بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة، مكتبة السلفیة، ۱۳۸۹ق. و بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
۲۸. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. ثعلبی، الکشف و البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۳۰. حاکم حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل، تهران: چاپ وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک الصحیحین، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
۳۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
۳۳. خفاجی، احمد، شهاب الدین، نسیم الریاض فی شرح الشفا القاضی عیاضی، بی جا: دار الفکر، بی تا.
۳۴. خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۳۵. ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۶. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۳۷. ذهبی، محمد بن احمد، المغنی فی الضعفاء، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۳۸. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۲ق.
۳۹. رازی، فخرالدین، محمد عمر، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.

۴۰. راغب، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دمشق بیروت: دار العلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۴۱. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۴۲. زمخشری، محمود، الفایق فی غریب الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۴۳. زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۴۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق. و بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۴۵. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، قم: انتشارات مکتبه الداوری، بی تا.
۴۶. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
۴۷. صدوق، محمد بن علی، کتاب الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۴۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۴۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم اوسط، تحقیق، قسم التحقیق بدار الحرمین، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
۵۰. طبری، عماد الدین، بشارة المصطفی، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۳ق.
۵۱. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۵۲. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم: انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۵۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا، و قم: ذوی القربی، ۱۴۳۱ق.
۵۴. عجلی، احمد بن عبدالله، معرفة الثقات، المدینة المنورة: مکتبه الدار، ۱۴۰۵ق.
۵۵. عقیلی، محمد بن عمرو، ضعفاء، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۵۶. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: چاپخانه علمیة، ۱۳۸۰ق و بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۱ق.
۵۷. فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تهران: چاپ وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۵۸. فسوی، یعقوب بن سفیان، المعرفة و التاریخ، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۱ق.
۵۹. قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بی جا: چاپ فارابی، بی تا.
۶۰. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۶۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دار الکتب، ۱۳۶۷ش و بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۲ق.
۶۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۹ق / ۱۳۶۵ش.

۶۳. گنجی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب، تهران: دار احیاء التراث اهل البيت، ۱۴۰۴ق.
۶۴. متقی هندی، علی، کنز العمال، بیروت: نشر الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۶۵. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۶۶. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، دار ابن حزم، بیروت: مکتبة المعارف، ۱۴۱۶ق و بیروت: دارالفکر، بی تا.
۶۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الأمالی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۸. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الأسماع، تحقیق: محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۶۹. میبدی، رشید الدین، کشف الأسرار وعدة الأبرار، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.
۷۰. نیشابوری، محمود بن ابو الحسن، ایجاز البیان عن معانی القرآن، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۷۱. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق و دار الکتاب العربی، ۱۴۰۲ق.

